

گزیده

ادبیات گیلکی



با اشعاری از : افراشته

● شرفشاه ● کسمائی ● سراج ● فخرائی

گردآورده

ابراهیم فخرائی

www.KetabFarsi.com

گزیده

ادبیات گیلکی

- با اشعاری از :
- * سید شرفشاه
 - * کسمائی
 - * سراج
 - * افراشته
 - * فخرائی

گرد آورده

ابراهیم فخرائی



-
- گزیده ادبیات گیلکی
 - گرد آورده ابراهیم فخرانی
 - چاپ حیدری . تهران
 - خرداد ماه ۱۳۵۸
 - حق چاپ محفوظ است .

ادبیات گیلکی

www.KetabFarsi.com



www.KetabFarsi.com

فهرست مندرجات

۷ - ۱	مقدمه
۳۳ - ۸	شرفشاه
۸۳ - ۳۴	کسمائی
۱۱۵ - ۸۴	سراج
	داستان آمدن مرددهاتی ازده به
۱۱۵ - ۸۸	شهرآزبان خود آنها
۲۷۶ - ۱۱۶	افراشته
۱۳۹ - ۱۲۰	نامه، یک نفرزارع که به طهران سفرکرد
	حاجی رجب
۱۴۹ - ۱۴۰	(در وصف حال یک حکیم باشی)
	گیله مردسحرده
۱۵۵ - ۱۵۰	(سخنان مرددهقانی به فرزندش)
	دس خاخوران
۱۶۳ - ۱۵۶	(مکالمه، دوخواهر خوانندگان باهم)

	واجب الحج
۱۶۴ - ۱۸۱	(انتقاد از گسنگارهای ظاهرالصلاح)
۱۸۲ - ۱۸۵	سجل فاگیران
	پایرنده گیله مرد
۱۸۶ - ۱۹۳	(وصف حال دهقان گیلانی در فصول سال)
۱۹۴ - ۲۰۳	توهی بگوفل فلکاشل شله
۲۰۴ - ۲۱۳	زلزله موشلخه
۲۱۴ - ۲۲۵	افراط و تفریط
۲۲۶ - ۲۵۵	موفتخور الاعیان
	بوگوواگو
۲۵۶ - ۲۷۶	(راجع به شکایت از مردم زمان)
۲۷۷ - ۳۳۹	فخرانی
	چی گم ترا
۲۸۰ - ۲۸۵	(توصیفی از بحواب رفتن یکی از دوستان)
۲۸۶ - ۲۸۹	بوشوتی ره آدم بشناس
	گاسترونومی
۲۹۰ - ۳۰۱	(درباره خوراکیهای گیلان)
۳۰۲ - ۳۰۷	خزان عمر
۳۰۸ - ۳۰۹	راهنمای الفبای صوتی
۳۱۰ - ۳۳۹	واژه نامه

متن

www.KetabFarsi.com

www.KetabFarsi.com

مقدمه

کنلکی یکی از لهجه‌های اساسی ایران و یکی از شعبت زبان پهلوی است که ساکنین محلی از حاشیه دریای خزر از قدیم و بدیم ، بدان تکلم می‌نموده‌اند . کوس مزبور محدود کفایت غنی و مایه‌دار است که بجز واژه‌هایی که معاهیم امروزی را برسانند نقضی در آن مسهود نیست .

در شرق و غرب منطقه کیلان که حد فاصل میان سفیدرود است فراوسهائی در کوس مزبور بحکم می‌جورده با حاشی که ساکنان دو طرف سفیدرود مقاصدشان را بدسواری درک می‌کنند .

میان سفاه آثار مسوری از این زبان (= لهجه ، کوسن) بر حاشی نسبت از دانسمندان این سرزمین بالبعی که منترتحریر شده‌اند اعم از تاریخ و حکایت و افسانه و داستان دیده شده ولی ادبیات و آثار منظوم این زبان فراوان است . (۱)

در این حوزه جغرافیائی که اکنون کیلان نام دارد کدسده از لهجه کنلکی ، لهجه و زبان‌های دیگر بر همچون طالبی کالشی ، کردی ، تالی ، کرمانجی ، ارمی ، روسی و ترکی تکلم مسود که مورد بحث این مجموعه نیست آنچه باید گفته شود این

۱- حروه‌ای احیرا " مرد آفای سید محمد بقی میر ابوالقاسمی دسر دسرستانهای رسب دیده شد که زبان کنلکی باحیط استقلال و مربوط بدوران مسروطی از طرف میسیون‌های مسیحی ما مور رسب سر نافع که هدف از سر آن تبلیغات مذهبی بوده است .

است که واژه‌های بسیاری از چینی ، هندی ، ترکی ، عربی و روسی باین لهجه راه یافته‌اند که برای تمیزشان از یکدیگر باید از ریشه‌شناسان زبان مدد گرفت .

تحقیقاتی که در زمینهٔ لهجهٔ گیلکی واژه‌ها و ادبیات و صرف و نحو آن بعمل آمده تا جایی که اطلاع داریم از طرف افراد خارجی بوده که ضمن سیاحت با ایران ، یا ماء‌موریت‌های رسمی که داشته‌اند در بارهٔ زبان و لهجهٔ گیلکی تحقیق نموده و نتیجه زحماتشان را در کتاب‌ها منعکس کرده‌اند و آنها عبارت‌اند از

۱- هانوی *JONES HANWAY* سیاح انگلیسی که اوضاع اقتصادی و اجتماعی ساکنین کرانهٔ دریای خزر را در سالهای ۱۷۴۳ و ۴۴ میلادی (مقارن آخرین سالهای سلطنت نادرشاه افشار) همراه با آداب و رسوم و معتقدات و فرهنگ عامیانه در چهار جلد کتاب تشریح داد (۱)

۲- گملن *S.G. GOMLIN* بیولوژیست آلمانی که از طرف آکادمی علوم سن پترزبورگ مامور سفر به ایران گردید . نام جانوران و گیاهان کرانه‌های جنوبی دریای خزر را یادداشت و در کتابی بسال ۱۷۷۵ میلادی نشر داد . (۲)

۱- جزوه " گیلکی " نوشتهٔ دکتر عبدالکریم گلشنی استاد دانشگاه در سال ۱۳۵۴ شمسی

۲- مقالهٔ محسن ابوالقاسمی در مجلهٔ سخن (دوره ۱۶ شماره ۶) و جزوهٔ گیلکی دکتر گلشنی .

۳- خوجکو *ALEXANDER CHODZ KO* ایرانشناس روس که ۱۱ سال در ایران اقامت کرد و چند کتاب در باره کشور ما تالیف نمود که هر یک در نوع خود شاهکاری است ۱- دستور زبان فارسی ۲- ایالات شمالی ایران (۳) نمونه‌های شعر عامیانه فارسی .

۴- برزین *I. N. BEREZINE* استاد دانشگاه غازان که در فاصله سالهای ۱۸۴۲ تا ۴۵ میلادی در ایران سکونت داشت و در باره لهجه‌های سواحل جنوبی دریای خزر مطالعاتی نموده کتابی نوشت بنام

RECHERCHES SUR Les dialectes Persans

۵- درن *B. DORN* ایرانشناس روس که در سالهای ۶۶- ۱۸۶۵ میلادی به نقاط جنوبی دریای خزر سفر کرد و لهجه‌های خزر را جمع‌آوری نموده تعدادی اشعار و ترانه‌های گیلکی را به یادداشت‌های خویش افزود . (۴)

۶- ملگونو *G Melgunov* ایرانشناس روس که در سال ۱۸۶۸ میلادی دستور قواعد لهجه گیلکی و مازندرانی را با عنوان *Essai sur les dialectes de Mazandean et de Ghilan*

۳- این کتاب را مرحوم محمد علی خمایی (گیلک) در سال ۱۳۵۶ شمسی ترجمه کرد و در مجله فروغ رشت چاپ شد .

مجدداً " بسال ۱۳۵۴ شمسی بوسیله دکتر سیروس سهامی تحت عنوان " سرزمین گیلان " ترجمه و چاپ گردید .

۴- جزوه گیلکی دکتر گلشنی

در مجله آسبائی آلمان نشر داد و چند ترانه گیلکی را هم با ترجمه دوستش در سن پترزبورگ چاپ کرده منتشر ساخت. (۵)

۷- ویلهلم گایگر *Wilhelm Geiger*

۸- آ. کریستنسن *A. Christensen*

دانمارکی که مدتها در رشت اقامت نمود و دستور گیلکی را همراه با هفت متن و سه منظومه و واژه‌نامه در کتاب خود بنام *contribution a l'ethnolinguistique dialectologie iranienne*

در سال ۱۹۳۵ میلادی چاپ رسانید. (۶)

۹- سه تن از مستشرقین زبان‌شناس شوروی بنام *С. К. Югов*

T. B. FgKHαIiN و *V. IZgVYgIOV*

بمطالعه لهجه گیلکی پرداختند

و در اطراف صرف و نحو و تعیین دستاورد فونولوژیکی کار کردند و نتیجه تحقیقاتشان را در ۱۹۵۷ میلادی منتشر ساختند.

۱۰- و. س. راستارگویوا، آ. آ. کریمووا، آ. ک. محمدزاده

ل. آ. پیری‌کوود، آ. آ. دلان در ۱۹۷۱ میلادی کتابی منتشر ساختند بنام "گیلیانسکی یازیک" در زبان گیلکی که مجموع

مطالعات زبان گیلکی را تا تاریخ مزبور در بر دارد

xxx

۵- مقاله محسن ابوالقاسمی در مجله سخن و جزوه گیلکی دکتر گلشنی

۶- مراجع دوگانه مزبور.

از آثار منظوم لهجه گیلکی پیش از قرن هشتم هجری اطلاعی در دست نیست و نمیدانیم آیا شعری باین لهجه سروده شده است یا نه ولی از قرن هشتم و نهم هجری در دست است که متعلق است به دو نفر از گویندگان زیر .

- ۱- شاه شرف معروف به سید شرفشاه عارف قرن هشتم هجری که اوایل قرن نهم وفات یافت (شرحش بعداً خواهد آمد)
- ۲- شاه قاسم انوار که او نیز از عرفا بوده و بدستور شیخ صدرالدین اردبیلی به گیلان آمده و صاحب دو کتاب بنام " انیس العاشقین " و " تذکره الاولیاء " یا " مقامات العارفین " است . (۷)

اشعار شاه قاسم انوار بملاحظه اینکه گیلانی نبوده چنگی بدل نمی زند یعنی فارسی آمیخته به گیلکی و طالشی است و پاره‌ای از واژه‌ها نامفهوم اند .

دیشب آن گیل دل افروز که بیمار ویم
 اتفاقاً " بمن افتاد گزارش ز قضا
 گفت هان چونی و تی حال بهمه عشق چه بو
 گفتمش هیچ کساواتی مرا کار مبرا
 من درویش ستم دیده چو بیمار تسوام
 روشن است این که بهر حال چنین زار بسا
 قاسم از خنده آن یار شد از دست تمام
 گفت خابوزیه از عشق ترا باد بقسا
 در ستم شد ز من از ناز مکرر میگفت

یار با هیچ کسی حال چنین زار مہا

با گیل دختر گفتم کہ ای جان
 تی دوست داریم تی بنده فرمان
 خندید چون گل وز ناز میگفت
 هینی خوانندی مسکین غریبان
 گفتم غریبم وانگاہ عاشق
 می وانپرسی مسکین غریبان
 دل تی غلامی جان تی کمینہ
 خوا و او مفروش می دین و ایمان
 قاسم چی تی روز واکسوخ و واشو
 ناچار واهشت گیلان بہ گیلان

بعد از دو نفر مزبور ، اشعاری کہ دارای جنبہ ادبی واجتماعی باشد متعلق بہ سه نفر زیر است :

۱- حسین کسمائی ۲- ابراهیم سراج ۳- محمد علی افراشته
 بازقلعہای کہ شرح احوال و آثار ہر یک در ہمین کتاب مذکور
 و چندتائی از گفتہہای خود اینجانب بر آنها مزید شدہ است .
 افراد دیگری نیز ہستند کہ بہ سرودن اشعار گیلکی مبادرت
 نمودہ اند همچون محمد کسمائی ، جهانگیر سرتیپ پور ،
 دکتر علی فروچی ، سرہنگ اسحق شہنازی ، فریدون نوزاد ،
 محمد بشری ، جهانگیر (خان کسمائی) ، مرادیان (بوسار)
 پورکاوس (سیاوش) ، ابوالقاسم منتظری ، کریم یمینی ،
 شیون فومنی ، احمد قربان نیا ، ویسی و چند نفر دیگر کہ

محققاً " عمر اینجانب کفاف جمع آوری آثارشان را نخواهد داد
و باید از جوانان با همت متوقع بود که این کار را بعهده بگیرند.

www.KetabFarsi.com

شرفشاه

شرفشاه سید شرف الدین بن عبدالله که به ۱۲ پشت به امام هفتم شیعیان (موسی بن جعفر ع) میرسد از عرفای نامی گیلان است که در قرن هفتم هجری میزیست و معاصرا میره دباح فومنی پادشاه بیهیس بود .

وی شاعری بود که سروده‌هایش کلا " بزبان گیلکی است و مانند اشعار بعضی از سوپردازان امروز ، ردیف و وزن و قافیهء مرتب ندارد لیکن با آهنگ و پر معنی است و از فوران احساساتش حکایت دارد .

مقام رفیع شرفشاه در عرفان و سیر و سلوک ، از همین آثار مختصری که از او بر جای مانده پیدا است :

شاه شرفما آب سر راه کونما
 وضو بدریا گیرما نماز بکعبه خوانما
 دوزخ چه سگه که من از او واهمه کونما
 شاه محمد پا چه مییره جا واکونما

شاه شرفم روی آب راه میروم
 در دریا وضو میگیرم در کعبه نماز میخوانم
 دوزخ چه سگی است که من از او واهمه داشته باشم .
 زیر پای پیغمبر برای خود جا باز میکنم

قسمتی از اشعار سید دلالت بر فقر و تنگدستی او دارد ، وی مانند همه افراد بی بضاعت این جهان ناچار بکار و تلاش و زحمت کشیدن بود معهدا زندگی محقرانه و زاهدانه داشت بطوریکه برای تهیه نفت (که معلوم نیست از کجا و چگونه به دست می آمد) نزد نفت فروش رفت و مورد اهانت واقع گردید .

بشو ما نفتی خانه نفت تمنا بوکود
 نفتی پایه اوسادا مرا وونها بوکود
 دست به سجاده بنام روبرعزیزالله بوکود
 آتش دکفته نفتی خانابی پا بوکود
 بخانه نفت فروش رفتم و نفت خواستم
 نفت فروش چوب برداشت و سردر عقیم کرد
 دست به سجاده گذاشتم و روبرو بخداوند کردم
 آتش بخانه نفتی افتاد و سوخت

معاش سید ظاهرا " از شست و شوی نقره و طلا می گذشت باین نحو که خاک نقره و طلا را که از سوهان کاری زرگرها جمع میشد میخرید و در کوره می گداخت و حاصل این عمل را ببازار عرضه نموده میفروخت و امرار معاش میکرد .

وی گویا دلباخته^۶ دختری از روستائیان تالش بنام " خروسه " بود ولی پدر دختر که شغل کوزهگری داشت بعلت تهیدستی شرفشاه باین وصلت رضایت نمیداد و دختر را حتی المقدور از نظر عاشقش دور نگه میداشت .

ترانه های شرفشاهی که گوشه ای از دستگاه شور است و از هفتصد سال پیش باینطرف از حنجره^۶ موسیقی دانان و خوانندگان و - روستائیان گیلان در شالیزارها و مزارع و باغهای چای برمیخیزد وصف الحال این عارف شوریده و افراد مهموم و مغمومی چون اوست که از دنیا و مافیها طرفی نبسته لذتی از زندگانی زودگذر نبرده اند و شنیده ایم که استاد ابوالحسن صبا موسیقیدان شهیر فقید در یکی از سفرهایش بگیلان این ترانه ها را بصورت نثرت های موسیقی ضبط کرده است .

۱- خروسه به کسر سین نام خروس کوچک است همچنین نام یکنوع بیماری که صدای بیمار چون صدای خروس از گلو خارج میشود وجه تسمیه^۶ خروسه (معشوقه^۶ شرفشاه) شاید بدین لحاظ بود که چشمان سرخ فام و گیرا همچون چشمان خروس داشت .

ای مردمان مرا بگید دنیا به کی وفا بکود
 کی امره رفیق بوو که آخر جفا نوکود
 آدم اونه که هیچ خوش به آد دنیا نوکود
 از همه دست بکشه طاعت خدا بکود

ای مردم بمن بگوئید دنیا به کی وفا کرد
 با که رفیق شد و سرانجام جفا نکرد
 آدم آن است که هیچ از این دنیا خرسند نشد
 از همه دست برداشت و اطاعت احکام خدا کرد

مسلمانان مرا بوبو عجب حالات
 می مسجد میخانه بوبومی قبله خرابات
 علم ازله من بخواندم بدلالات
 بیک الف و میم چند هزار آیات

ای مسلمانان . حالات عجیبی در من پیدا شد
 مسجد میخانه شده است قبله خرابات
 از علم ازلی من بهره مند شده ام بدلیل وبرهان
 از یک الف و میم هزاران آیات خوانده ام

سید بدنبال بی مہری پدر خروسہ و دوری از دیدار معشوق
مینالد و میگوید :

نازنین یارا، تی ہجر مراداغدار بوکود
تی درد جدائی مرا آزار بوکود
تی سیا زلفان مرا خار بوکود
تی دونه چشان مرا بیمار بوکود

ای دوست نازنین، ہجرت داغدارم کرد
درد جدائیت آزارم میدہسد
زلفان سیاہت خار و خفیفم کرد
و دیدگانت بیمارم ساخت

www.KetabFarsi.com

نازنین دوستا ، تی واسی نالانم شب وروز
ازدونه چومان اشکریزانم شب و روز
مثل دیوانگان در بیابانم شب و روز
ای مسلمانان مرا بیگید که مانم شب وروز

دکم صندوقه مشکن ا صندوقه بدست
اوستا بچندین زحمت آ صندوقه بدست
آوازی و دف و چنگ و شراب مست
می طاقت نیه تا باورم ترا بدست

شرفشاه از ادامه بیرحمی پدر و فرزندش متأثر است و بدرد دل
کردن می پردازد :

بیا ساقی ترا بگم می درد دیلا
آتش بزنم ای ساقی تی درون دیلا
می بی رحم یار رحم نوکود می دیلا
جه مه ورجا بوشو آتش بزه می دیلا

دلبر ترا کی فرمایه دل ما بسردن
بظلم و به جور مسلمانه خونا خوردن
یکبار نهشتی گا بال بگردن آوردن
بی دوست زندگی چه فایده و امردن

دوست نازنینم بخاطر توست که شبانه روز مینالم
 و از دیدگانم مدام اشک میریزد .
 همچون دیوانگان سر به بیابان گذارده‌ام .
 ای مسلمانها بمن بگوئید بگه شباهت پیدا کرده‌ام ؟

دلم در حکم صندوق است این صندوق را با دست نشکن
 استاد با زحمت این صندوق را ساخت و بست
 آوازی و دف و چنگ و شراب گیرا
 جزء امکاناتم نیست تا تو را بدست بیاورم

ای ساقی بیا درد دلم را بتو بگویم
 بتو بگویم و آتش به دلت ببیفکنم
 یار بی رحم به دلم رحم نگر
 از نزدم رفت و بدلم آتش زد

ای دلیر که گفت دل از ما ببری
 بجور و دستم خون مسلمان را بخوری
 یگبار نگذاردی دست بگردنت بیاندازم
 بی دوست زندگی چه فایده دارد مرگ اولی است

مسلمانان بائیدمی حال زاره بیدنید
 می حال خراب و می روزگار بیدنید
 می دشمنانه می یاره ور جا بیدنید
 اودوستیه بیدنید آ دوشمنیه بیدیبند

نازنین دوستانم بیمارم توخبر دارنی
 به ته کمند گرفتارم تو خبر دارنی
 تی عشق واسی کرا جان سپارم توخبر دارنی
 جهته میانجی در آزارم تو خبر دارنی

آهای مردمان من عجایب مسلمانمه
 بیرون مسلمانمه درون کافر ستانمه
 دایم بر حال محبوب حیرانمه
 کعبه و خراباته یکی دانمه

شرفشاه از تیره بختی خویش اظهار عدم رضایت میکند و پیامی
 بدین شرح برای معشوق میفرستد :

ای مردمان می دلبرا بیگید تی دوست بمرد
 دست جه دونیا بکشه بسکه تی غصه بخورد
 جه ته باغ وصال گلی نیچه خوامرا نبرد
 تی داغ جدائیه بدل بنا و بیبرد

ای مسلمانان بیائید حال زارم را ببینید
 وضع خراب و روزگار تباهم را مشاهده کنید
 دشمنانم را نزد یارم بنگرید .
 آن دوستی و این دشمنی را تماشا کنید

ای دوست نازنین من بیمارم و تو خبردار نیستی
 در گمندی عشقت گرفتار شده ام و تو خبر نداری
 دارم برای خاطر عشقت می میرم و نمیدانی
 از میانجیت در عذابم و تو واقف نیستی

ای مردم من مسلمان عجیبی هستم
 در بیرون مسلمانم و در درون خیلی گافر
 مدام برای وصال محبوبم در بهت و حیرت
 کعبه و خرابات را یکی میدانم

ای مردم بد لبم بگوئید دوستدارت مرد
 دست از زندگی کشید بسکه غصه اش دادی
 از باغ وصال گلچین و با خود نبرد
 داغ جدائیت را در دل نهاد و آنرا برد
 (خونین جگر از دنیا رفت) .

بتصور اینکه شاید معشوقش هوس و صلت با دیگری را در دل پخت
 باشد از روی عتاب چنین می سراید .

به ته حسن آنقدر مغرور نوا بوستن
 از تی عاشق آنقدر دورنوا بوستن
 به پنج روز دنیا نوا دیل وابستن
 هیکه امرار فیق نوبوتی امرانخایه بوستن

باور نوکمودیم تو مرا فراموش کونیا
 دیگری امره دوستی کونی اونی امره نیشینیا
 هرچی ترا دوخانم مرا جواب فاندیا
 هرچی ناله و زاری کونم تو گوش ندیا

سرانجام متانت و وقار و زهد و تقوای شرفشاه دل سخت رکج
 پدر دختر را نرم ساخت و باز دواج او با دخترش تن در داد
 لیکن مدت زیادی از این وصلت نگذشته بود که خروسه بیمار
 شد و درگذشت و شاعر نگون بخت را که برای وصالش آنهمه
 اشک ریخته بود قرین ماتم و اندوه ساخت .

اینا دوست داشتیم خدا برده جه مه جا
 آئینه بو میسه بنا بوم دیمه جا
 الهی بشکنه گردن فلک هزار جا
 می نازنین دوستا دور بو کود جه مه جا

به زیبائیت اینقدر مغرور نباش
 از عاشق و دوستدارت انقدر دور نشو
 دل به پنج روزه دنیا میند
 دنیا که با هیچ کس رفیق نشده با تو هم
 قطعا " رفیق نخواهد شد .

باور نداشتم که مرا فراموش خواهی کرد
 با دیگری دوستی خواهی نمود و با او
 نشست و برخاست خواهی کرد .
 هر چه صدایت میکنم جواب نخواهی داد
 هر چه ناله و زاری میکنم گوش نخواهی گرفت

دوستی داشتم که خدا از دستم گرفت
 برایم آینه بود که مقابل رخسارم نهاده بودم
 الهی هزار جای گردن فلک بشکند
 که دوست نازنینم را از من دور ساخت

ای چرخ فلک مرا جه یاد دور بوکودی
انی دوری واسی مرا رنجور بوکودی
ایتا امید داشتیم می امیدا کور بوکودی
اواره بی بی هتو که مرا دور بوکودی

شاه شرفما بخاک نقره گذر کودیما
رکج دختر پره ای مشته خاک دو کودیما
رکج دختر هتوره بشو مرا هیچ خبردار نوکود
اونی مست چشمان ار سو می دیلا داغ بوکود